

مُدِل سکولار شدن غرب

معرفی و نقد کتاب

God is Dead: Secularization in the West

By: Steve Bruce

محمد مسعود سعیدی *

چکیده

استیو بروس فرآیند سکولاریزاسیون را در ضمن یک مدل تبیین می‌کند؛ صنعتی شدن، زنجیره‌ای از تحولات اجتماعی را به همراه خود آورد که در کنار هم، جذابیت و باورپذیری دین را نسبت به وضعیت آن در جوامع ما قبل مدرن، کاهش داد. اگر در گزارش بروس از این تحولات تازگی و ابتکاری وجود داشته باشد، تأکیدی است که در مورد تکثر و تنوع دارد. تعامل میان فرهنگ دینی چند پاره با تمایز و تفکیک ساختاری و اجتماعی، سبب بوجود آمدن تنوع و تکثر فرهنگی در جامعه شد. این تکثر فرهنگی، هویت دینی (و به همراه آن همه ایده‌های دینی مگر ملایم‌ترین آنها) را از عرصه عمومی بیرون راند و به حوزه خصوصی محدود نمود.

افزون بر این، بروس، ضمن تأکید بر تأثیر تنوع فرهنگی - اجتماعی در شیوه دینداری مردم از وجود روندهای معکوس (دفاع فرهنگی و گذار فرهنگی) نیز غفلت نکرده

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (گروه مطالعات اجتماعی)



نقد و نظر / سال دوازدهم / شماره سوم / چهارم، ۳۱۷

• قم - میدان شهدا، ابتدای خیابان معلم
• پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
• تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۲۱۱۶۵
• صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۴۶۸۸
• پست الکترونیک: naqd@ica.ac.ir



است. از نظر بروس تأثیر سکولارکننده تکثر به میزان بسیار زیادی به وجود یک فرهنگ برابری خواه و حاکمیت یک حکومت دموکراتیک بستگی دارد. در غیاب این زمینه‌ها، تنوع و تکثر می‌تواند به کشمکش‌های نژادی و قومی دامن بزند و الزام به یک هویت دینی گروهی را عمیق‌تر گرداند. نویسنده با استناد به شواهد تاریخی در اثبات مدعیات خود، همچنین برخی انتقادات به مدل سکولاریزاسیون را نسبت‌های نادرستی می‌داند که از کثرفهمی مدل سرچشمه گرفته‌اند. در عین حال رویکرد نویسنده کتاب به سکولاریزاسیون، رویکرد تقاضا برای دین است که در مقابل رویکرد عرضه کالای دینی قرار می‌گیرد. این دو رویکرد به دو نتیجه کاملاً متناقض درباره سکولاریزاسیون فردی می‌رسند و قضاوت کردن میان آن دو، به زمینه اجتماعی تنوع و تکثر بستگی دارد.

کلیدواژه‌ها

سکولاریزاسیون، تکثر اجتماعی و فرهنگی، برابری خواهی، نسبیّت‌گرایی، بخش‌بخش شدن، خصوصی شدن، دفاع فرهنگی و گذار فرهنگی.



استیو بروس (Steve Bruce)، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه آبردین و از چهره‌های اصلی دفاع از ایده سکولاریزاسیون است. وی به‌طور خاص از دهه ۱۹۸۰ تاکنون، آثار قابل توجهی در این باره داشته است. استیو بروس از سال ۱۹۹۱ استاد جامعه‌شناسی و بعد از گذشت چند سال، مدیر گروه جامعه‌شناسی در دانشگاه آبردین (شهری بندری در شمال شرقی اسکاتلند) بوده است. او جامعه‌شناسی و مطالعات دینی را در دانشگاه استرلینگ (Stirling) فراگرفته است. و در سال ۱۹۸۰ دکترای خود را از همان دانشگاه دریافت داشته و از ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۱ در دانشگاه Queen's University Belfast تدریس کرده است. پروفیسور بروس تاکنون بیش از ۱۳ کتاب و ۹۰ مقاله درباره دین در دنیای مدرن و رابطه دین و سیاست نوشته است.

تازه‌ترین کتاب‌های وی عبارتند از:

1. *Pray TV: Televangelism in America* (1990).
2. *Religion in Modern Britain* (1995).
3. *Religion in the Modern World* (1996).
4. *Conservative Protestant Politics* (1998).
5. *Sociology: A Very Short Introduction* (1999).
6. *Choice and Religion* (1999).
7. *Fundamentalism (Polity, 2001)*.
8. *God is Dead: Secularization in the West* (2002)
9. *Politics and Religion* (Polity, 2003)

کتاب *God is Dead: Secularization in the West* از سوی انتشارات بلکول (Blackwell) در سال ۲۰۰۲ منتشر شده است.

این اثر یکی از کارهای اخیر و جامع بروس در موضوع سکولاریزاسیون است. جامع است از این حیث که افزون بر این که دربرگیرنده دیدگاه‌های تکامل یافته خود اوست، مشتمل است بر گزارش واضح از آراء جامعه‌شناسان مدرن-از ویر به این طرف- درباره فرآیند سکولار شدن. کتاب او از این حیث اهمیت دارد که شکل‌گیری آرای او را با توجه به همه نظرات مهم در این زمینه، نشان می‌دهد.

او معتقد است که در بحث سکولاریزاسیون، آبها گل آلود شده است. اغلب، مقصود جامعه‌شناسان از این اصطلاح کاملاً روشن نمی‌شود و همین امر، ابهامات و کژفهمی‌های زیادی را به وجود آورده است.

عنوان فصل اول کتاب بروس «The Scularization Paradigm» است. مقصود نویسنده از واژه *پارادایم*، عوامل، زمینه‌ها، مسیرها و نشانه‌های فرآیند سکولار شدن است (مدل سکولار شدن). بروس درصدد است تا در کتاب خود فرآیند سکولار شدن (سکولاریزاسیون) در غرب را با تشریح و تفسیر دیاگرامی که ارائه می‌دهد، تبیین کند. جان کلام بروس و نکات اصلی ایده او در فصل اول کتابش آمده است، بنابر این این فصل مرکز ثقل کتاب است.





او می‌گوید که با بررسی گفته‌ها و نوشته‌ها، روشن خواهد شد که «تئوری سکولاریزاسیونی در کار نیست، بلکه آنچه وجود دارد، مجموعه‌ای از توصیف‌ها و تبیین‌هایی است که به نحوی منطقی به هم مرتبط‌اند» (Bruce, 2002: 2). البته، او اعتراف می‌کند که کار خود او نیز همین وضعیت را دارد (p, 43).

بروس به تعریفی ذاتی و محصور از دین قائل است و نه تعریفی کارکردی و عام. به نظر او، دین عبارت است از «ایده‌ها، کنش‌ها و نهادهایی که مبتنی هستند بر وجود ذاتی با قدرت کارگزاری و عمل (یعنی خدایان) یا قدرت‌های غیر شخصی یا فراگردهای دارای مفهوم اخلاقی که می‌توانند اوضاع و شرایط انسانی را سامان دهند یا در امور انسان‌ها مداخله کنند» (p, 2). او میان اهمیت اجتماعی دین و خود دین، فرق می‌گذارد؛ همیشه این احتمال وجود دارد که دین اهمیت اجتماعی خود را از دست بدهد در حالی که برای خیلی از مردم، همچنان موضوع با اهمیتی تلقی شود و زندگی شخصی آنان را شکل دهد. در عین حال بروس می‌گوید: «بین سه چیز رابطه علی برقرار است: اهمیت اجتماعی دین، تعداد افرادی که دین را جدی می‌گیرند و مقدار جدیتی که هر فرد نسبت به دین دارد. این امکان وجود دارد که کشوری که به طور رسمی و عمومی سکولار است، در میان جمعیت خود، تعدادی زیادی افراد عمیقاً دینی، داشته باشد. ولی در بخش‌های بعدی، من نشان خواهم داد که کاهش اهمیت اجتماعی دین، سبب کاهش تعداد افراد متدین و کاهش میزان تعهد دینی آنان می‌شود» (p, 3).

استیو بروس، سکولاریزاسیون را یک «وضعیت اجتماعی» با ویژگی‌های زیر می‌داند:

(الف) کاهش اهمیت دین برای اداره نقش‌ها و نهادهای غیردینی نظیر سیاست و اقتصاد؛

(ب) کاهش اعتبار اجتماعی نقش‌ها و نهادهای دینی؛ و

(ج) کاهش در میزان درگیر شدن مردم در اعمال دینی، کاهش در میزان بازنمایی ایده‌ها و

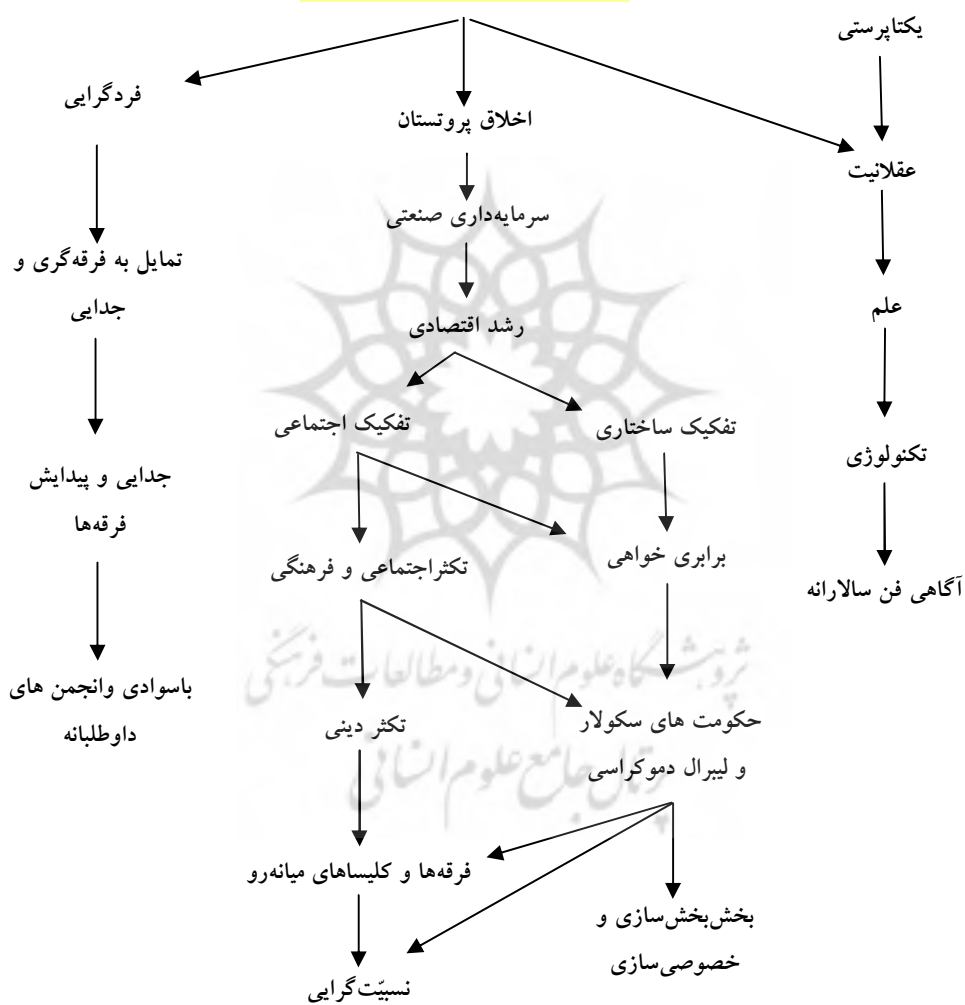
عقاید دینی، و کاهش در میزان سازگار کردن جنبه‌های مختلف زندگی با رویه‌ها و

آدابی که به وسیله آن ایده‌ها شکل گرفته‌اند.

آنچه که استیو بروس برای توصیف و تبیین سکولاریزاسیون آورده، در قالب یک پارادایم

(مدل‌واره) گنجانیده است.

اصلاح مذهبی پروتستان



نقد و نظر / سال دوازدهم / شماره سوم / چهارم ۱۳۹۱

تصویر (۱) پارادایم (مدل) سکولاریزاسیون در نظر استیو بروس

او در فصل اول کتاب خود این مدل را توصیف می کند و در بخش های بعد با مدارک و شواهد بیشتری بحث را تکمیل می کند و انتقادات وارد را نیز پاسخ می گوید. او ابتدا دو نکته را درباره ارتباطات علی موجود در این پارادایم بیان کرده و می گوید:

ادعا نمی کنم که هر کدام از این علت ها، به تنهایی می تواند اثر نموده شده را به وجود آورد. بسیاری شرایط دیگر نیز لازم است.... ثانیاً ادعا نمی کنم که هر کدام از این علت ها، [برای به وجود آمدن اثر خاص] همیشه لازم است.... مانند ژاپن [که به سرمایه داری صنعتی تبدیل شد در حالی که فرهنگ متفاوتی با غرب دارد (p,5)

به این معنا که عوامل ذکر شده در مدل، نه کافی هستند و نه لازم. در این جا عناصر مهم مدل او را به طور خلاصه معرفی می کنیم. نویسنده حتی یکتاپرستی (monotheism) در ادیان را قدمی در جهت سکولاریزاسیون می داند. او می گوید:

ابتدا دین یهود و سپس مسیحیت پروتستان، نیروهایی بودند که به عقلانی کردن روابط غیر قابل پیش بینی دنیای ماوراء طبیعی پرداختند. این ادیان با اعتقاد به خدای واحد، ماوراءطبیعت را ساده کردند و پرستش خداوند را دارای اسلوب و اصول معین نمودند. رسمی و ضابطه مند شدن آنچه خدا را خشنود می کرد این امکان را به وجود آورد که رفتار اخلاقی از باورهای ماوراءطبیعی جدا شوند. این زمینه فراهم شد که قوانین به خاطر خودشان رعایت شوند و حتی توجیحاتی به غیر از توجیحات ماوراءطبیعی بیابند (p, 6-7).

استیو بروس درباره اصلاح مذهبی و اخلاق پروتستان می گوید:

جنبش اصلاح مذهبی به طور ناخواسته سبب ایجاد رویکرد نوینی به کار شد. مشاغل (البته به جز خدمات مربوط به کارهای بیهوده و رذایل) تا مرتبه احساس تکلیف (calling) نسبت به ستایش خداوند ترفیع داده شدند. در حالی که پیش از این، مردم مذهبی با سکونت در صومعه ها و عزلت گاه ها از دنیا بریده بودند، پاک دینان نمونه آن چیزی شدند که ویر «زهد این جهانی» (this-worldly asceticism) می نامید (p,7-8).



مدرنیزاسیون، مستلزم تفکیک ساختاری (structural differentiation) و کارکردی است. و این گام دیگری در مسیر سکولاریزاسیون است. «پیش از این، آموزش و پرورش، مراقبت بهداشتی، بهزیستی و رفاه و کنترل اجتماعی، همه و همه در قلمرو نهادهای دینی بودند، اما اکنون ما برای آنها نهادهایی تخصصی داریم، و این فعالیت‌ها به گونه فزاینده‌ای تابع ارزش‌های خاص خودشان شدند» (p,8).

همان‌طور که کارکردهای جامعه به شیوه فزاینده‌ای متمایز می‌شدند، مردم نیز منقسم و از یک‌دیگر جدا می‌گشتند؛ یعنی تفکیک ساختاری با تفکیک اجتماعی (social differentiation) همراه گردید. رشد اقتصادی حاصل از مدرنیزاسیون، به ظهور گستره وسیعی برای اشتغال و فرصت زندگی انجامید. وقتی که اجتماع به گروه‌های اجتماعی رقیب تجزیه شد، بینش دینی و مقدس آن اجتماع که تحت نام خدایشان وحدت یافته بود، نیز متلاشی گردید. هنگامی که طبقات و بخش‌های اجتماعی، تمایز و تشخیص بیشتری یافتند، نظام‌های متفاوتی و نجات‌بخش را در راستای محورهایی به وجود آوردند که متناسب‌تر با منافع و علایقشان بود. (p,9).

بروس چنین استدلال می‌کند که وقتی جنبش اصلاح مذهبی، نهاد کلیسا را از مرجعیت اقتدار میان خدا و انسان، ساقط کرد، طبقات اجتماعی در حال رشد این فرصت را پیدا کردند تا آرمان‌ها و جاه‌طلبی‌های جدید خود را به کمک بازنویسی دین مأنوس ابراز کنند. و بدین ترتیب دین آشنای کلیسایی را به شکل‌هایی که با خودآنگاره‌شان هماهنگ بود، متحول کردند. ایده فردگرایی (individualism) و واقعیت اجتماعی «تکثر و تنوع» که بسیار مرتبط با فردگرایی است، فقط در شرایط مساعدی که توسط تفکیک ساختاری و رشد اقتصادی فراهم شده است، توسعه می‌یابد. ایده فردگرایی هر چند اساساً به وسیله جنبش اصلاح مذهبی برانگیخته شد، به تدریج یک امر پویا و مستقل دیگر را پروراند؛ یعنی برابری خواهی (egalitarianism). صنعتی شدن، یک برابری خواهی اساسی را به همراه آورد، ولی نویسنده معتقد است که باید مساعدتی را که نوآوری دینی در این جا داشته نیز، بازشناسی کنیم. لوتر و کالوین، آنچه را که تلویحاً در مسیحیت اولیه وجود داشت، دوباره با صراحت اعلام کردند. برابری در نگاه خداوند، شالوده برابری در دیدگان





بشر و در برابر قانون را پی‌ریخت و تکالیف یک‌سان عاقبت به حقوق یک‌سان انجامید. (p.10,11,12)

جامعوی شدن (societalization)، همان انتقال کلاسیک از «اجتماع» (community) به جامعه» (society) است که توسط فردیناند تونیس تشریح شده است. استیو بروس می‌گوید:

کلیسا شیوه و آیین زندگی محلی را محترم می‌شمرد و آن را مشروع و موجه می‌نمود. و به دنبال این، از طریق مشارکت اجتماع محلی در مراسم مذهبی و به‌طور مکرر تصدیق شدن در این مراسم، باورپذیری قابل ملاحظه‌ای را نسبت به خود بر می‌انگیخت. پیامد تفکیک اجتماعی و جامعوی شدن این بود که قابل قبول بودن (plausibility) هر نظام فراگیر و انحصاری اخلاق و دین، تضعیف شد و به تدریج جای خود را به دریافت‌های رقیبی داد که هر چند احتمالاً حرف‌های زیادی برای تجربه فردی و خصوصی شده داشتند، با اجرای نقش‌های اجتماعی یا اداره نظام‌های اجتماعی، ارتباط کمی برقرار کردند.... دین از این پس، یک ضرورت نبود، یک ترجیح بود. چند پاره شدن سنت دینی، به روند تشکیل دولتی که از لحاظ دینی بی‌طرف است، سرعت بخشید. (p.13,14)

جنبش اصلاح دینی، محرک نیرومندی را برای گسترش باسوادی (literacy) همگانی و بعدها ایجاد انجمن‌های داوطلبانه (voluntary association)، فراهم نمود. همراه با کاهش شدید قدرت کشیشان و این که همه مردم لازم بود به‌طور انفرادی پاسخ‌گوی خداوند باشند، ارائه تدابیر ضروری به مردم عادی برای مواجهه با این مسئولیت جدید، امری حیاتی گردید. بنابراین، ترجمه کتاب مقدس از زبان‌های لاتین و یونانی به زبان‌های محلی مورد تأکید قرار گرفت، صنعت چاپ به سرعت پیشرفت نمود، باسوادی گسترش پیدا کرد و جنبشی برای آموزش و پرورش بهتر توده‌ها پدید آمد. گسترش آموزش و پرورش نیز امری ناگزیر برای رشد اقتصادی و هم نتیجه آن است. (p.15)

از نظر بروس، تنوع و تکثر اجتماعی و فرهنگی (social and cultural diversity) نسبت به تکوین و رشد دولت سکولار، بلکه نسبت به سکولار شدن فعالیت‌های عمومی مهم و به‌طور کلی نسبت به سکولار شدن جو عمومی، عنصری کانونی است. نویسنده شیوه‌ها و راه‌های مختلفی را بیان می‌کند که مدرنیزاسیون، تنوع فرهنگی را از آن راه‌ها افزایش داده است. اما نکته مهم از نظر وی این است که «تنوع و تکثر، ضرورتاً سکولار شدن دولت را فقط در بستر فرهنگ و سازمان

سیاسی خاص تحمیل می‌کند، فرهنگی که یک برابری خواهی اساسی را می‌پذیرد و سازمان سیاسی که کم و بیش دمکراتیک است. چنین جامعه‌ای، مجبور است که هماهنگی اجتماعی را بر تصویب راست‌گویی مذهبی، مقدم بدارد. نتیجه این امر، دولتی بیش از پیش بی‌طرف است. این رخداد در غرب، قدرت و حیطة دین سازمان یافته را کاهش داد. عزل کلیسا از محوریت زندگی عمومی، تماس و ارتباطشان را با مردم عوام کاهش داد. (p,16,17)

استیو بروس پیامدهای دیگری نیز غیر از جدایی دین و دولت برای تنوع و تکثر برمی‌شمارد، ولی به‌طور خاص بر پیامد اجتماعی - روانی افزایش تکثر و تنوع تأکید می‌کند و آن مسئله زیر سؤال بردن اطمینانی است که مؤمنان می‌توانند نسبت به دین خود، داشته باشند.

ایده‌ها وقتی که در بین عموم مردم مشترک هستند، به بهترین نحو متقاعد کننده‌اند. آنها در چنین حالتی به‌هیچ‌وجه باور و اعتقاد به حساب نمی‌آیند، بلکه گزارش دقیقی از چگونگی واقعیت‌ها هستند. گسترش یافتن و متعدد شدن گزینه‌های اعتقادی، سبب به‌وجود آمدن چالشی عمیق می‌شود. (p,17)

پیامد مورد اشاره نویسنده، روند آشکار شدن ریشه‌های انسانی دین و کم‌رنگ شدن تقدس گزاره‌ها و ایده‌های دینی است.

البته، او یادآوری می‌کند که معتقدان، تنها به این دلیل که مخالفت دیگران را با خود می‌یابند، دست به شمشیر نمی‌برند. «جایی که تضارب ایده‌ها در زمینه‌ای از کشمکش اجتماعی رخ می‌دهد» (مقصود او این است که جایی که تکثر، جمعی است و گروه در مقابل گروه قرار می‌گیرد)، یا وقتی که «جایگزین‌های اعتقادی را مردمی ترویج می‌کنند که از طبقه پایین‌تر به حساب می‌آیند و بر همین اساس جدی گرفته نمی‌شوند، در این صورت، چالش‌های شناختی قابل این هستند که فراموش شده و دنبال نشوند» (p,18) و بنابر این اثرات سکولار کننده، نخواهند داشت.

در نظر نویسنده کتاب، چگونگی واکنش فرد به پدیده‌های تفکیک و تمایز، جامع‌وی شدن و تنوع نیز، عنصری کلیدی برای مدل سکولاریزاسیون است.

یک راه برای این که مؤمنان، ایمان خود را با واقعیت وجود تکثر ادیان، سازگاری دهند، این است که یک پارچگی و وحدت بین ادیان را در سطح انتزاعی‌تری جست‌وجو کنند، به این صورت که فرض کنند، به یک معنا، همه ادیان، یکی





هستند. امکان دیگر (که با راه اول ناسازگار نیست) این است که فرد، ایمان و دین خود را به بخش خاصی از زندگی اجتماعی محدود کند. (p,19)

مقصود نویسنده از بخش‌بخش شدن زندگی (compartmentalization)، همان است که برگر و لاکمن در کتاب *The Social Construction of Reality* (ساخت اجتماعی واقعیت) بیان می‌کنند؛ یعنی این که «جامعه تمایز یافته، ما را ملزم می‌کند که نه در جهان واحد، بلکه در جهان‌های متعددی زندگی کنیم که هر کدام از آنها با ارزش‌ها و منطق خودشان شکل گرفته‌اند» (p,20). او می‌گوید:

به همراه بخش‌بخش شدن زندگی، خصوصی شدن (privatization) نیز از راه می‌رسد؛ یعنی این معنا که حیطه دست‌رسی دین فقط به کسانی که آموزش‌های این یا آن دین را می‌پذیرند، محدود می‌شود. خصوصی شدن دین، بخش زیادی از حمایت اجتماعی لازم برای تقویت باورها را حذف می‌کند، انگیزه تبلیغ دینی را ضعیف می‌کند و یک نسبی‌گرایی بالفعل را که برای باورهای مشترک سمی مهلک است، تقویت می‌کند.

نکته مهم دیگری که بروس به آن توجه می‌کند این حقیقت است که «گرچه تأسیس دموکراسی لیبرال سکولار، در ابتدا یک همسازی ضروری با برابری خواهی بود، که این نیز به نوبه خود توسط تفکیک ساختاری ممکن شده بود، همچنین گرچه تأسیس دموکراسی لیبرال سکولار، هماهنگی با تنوع اجتماعی و فرهنگی بود که خود این نیز حاصل ترکیبی بود از تفرقه‌گرایی پروتستانیسم و تفکیک اجتماعی، گرچه دموکراسی لیبرال سکولار در ابتدا این چنین شکل گرفت، بعدها به خودی خود جذابیت پیدا کرد» (p,21,22). و در راستای معزول کردن دین از صحنه اجتماع حتی در جوامعی که شرایط بالا را نداشتند، عمل کرد.

استارک و عده‌ای دیگر استدلال کرده‌اند که به وجود آمدن فرقه‌ها (sect) و رقابت میان عرضه‌کنندگان کالاهای دینی، نشاط دینی را افزایش می‌دهد. حال آن که مدعای سکولاریزاسیون این است که تکرر و تنوع از راه‌های مختلف پیش‌گفته تعهد دینی را ضعیف می‌کند. بروس در این جا به تفصیل راه‌هایی را بیان می‌کند که یک فرقه رادیکال از آن راه‌ها بعد از گذشت چند نسل به راحتی به انجمن مذهبی (denomination) تنزل می‌یابد و به این ترتیب این موارد نیز از آثار سکولارکننده خالی نیستند (p,22,23,24,25).

نویسنده استدلال می‌کند که رشد اقتصادی (economic growth)، شور و حرارت دینی را کاهش می‌دهد. و علت این امر را در این می‌داند که اکثر مذاهب عمده ادیان بزرگ، دست‌کم از لحاظ نظری در پارسایی و زهد همراه با ریاضت، مشترک هستند. «هر چه زندگی این دنیا خوشایندتر باشد توجه به جهان دیگر، مشکل‌تر می‌شود. هر چه هستی انسان رضایت‌بخش‌تر باشد، به یاد خدا بودن سخت‌تر می‌شود. محرومین، اغلب اعتقاداتی را درباره عدل الهی، طول و تفصیل می‌دهند که تسلی‌دهنده است و اوضاع بد آنها را به‌طور کامل به دین و ایمان پیوند می‌زند، به‌طوری که آنچه ممکن است از نگاه دیگری محرومیت تلقی شود، به‌عنوان نشانه‌های موهبت و عنایت الهی، تفسیر می‌شود. بنابراین، جای شگفتی نیست که، وقتی شرایط مادی بهبود می‌یابد، دین نیاز به بازنویسی پیدا می‌کند و در این فرآیند، ممکن است بخش زیادی از قدرت خود را، کاملاً از دست بدهد» (p,25).

بروس در مورد تأثیر علم و تکنولوژی این ادعا را قبول ندارد که می‌گوید: «... این علم است که مهلک‌ترین درگیری را با دین دارد». او رابطه علم و تکنولوژی را با دین ظریف‌تر از یک تعارض مستقیم می‌داند و بعد از تشریح این رابطه می‌گوید: «علم و تکنولوژی ملحد نمی‌آفرینند، آنها فقط فراوانی رجوع و جدیت توجه مردم به دین را می‌کاهند» (p, 26,27,28).

سپس برخی از ویژگی‌های نهفته در آگاهی مدرن را تحت عنوان «آگاهی تکنولوژیک» توضیح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد: «علم و تکنولوژی ما را به الحاد نکشاند است، بلکه پیش‌فرض‌های بنیادی که علم و تکنولوژی بر آنها استوار است و ما به‌طور خلاصه می‌توانیم آنها را تحت عنوان عقلانیت توصیف کنیم - جهان مادی به‌مثابه مجموعه‌ای از روابط نامتغیر علی و معلولی و به‌لحاظ اخلاقی خنثی، مؤلفه‌ای بودن موضوعات، قابلیت بازتولید عملکردها، انتظار تحول دائم در بهره‌کشی انسان از جهان مادی، تأکید بر نوآوری - ما را نسبت به اجدادمان کمتر پذیرای ایده خدا گردانیده است» (p, 28,29).

نویسنده، نسبی‌گرایی (relativism) را مؤثرترین و در عین حال مغفول‌ترین بخش مدل سکولاریزاسیون می‌داند. استیو بروس در تشریح این اصطلاح به پیوندهای عملی‌ای می‌پردازد که میان این دو برقرار است: میزان اعتبار و گستره‌ای که ما برای ایده‌های خود قائلیم از یک‌سو، و چگونگی نگاه ما به کسانی که با ما موافق نیستند از سوی دیگر. «ما در جهانی زندگی می‌کنیم که تعداد زیادی از باورهای ناهم‌ساز را به یک‌سان معتبر می‌داند، و از اظهارات دیکتاتورمآبانه پرهیز





می‌کند، زندگی کردن در چنین جهانی بدون این فرض که حقیقت واحدی وجود ندارد، مشکل است» (p,29).

بروس معتقد است که بسنده کردن به این مقدار برای تبیین فرآیند سکولاریزاسیون ممکن است برداشتی نادرست پدید آورد و مدل سکولاریزاسیون را به‌عنوان یک پیش‌گویی، تأویل کنند که از ناپدید شدن حتمی دین خبر می‌دهد. در حالی که «مدعای این مدل را می‌توان چنین خلاصه کرد: اهمیت اجتماعی دین تقلیل می‌یابد، دین به‌طور فزاینده‌ای خصوصی می‌شود، و اهمیت شخصی را نیز از دست می‌دهد، مگر درجایی که دین نقش دیگری غیر از مرتبط کردن افراد به ماوراء طبیعت، پیدا کند» (p,30).

نویسنده چنین نقشی را تحت عنوان کلی روندهایی در جهت مخالف و دو زیرفصل گسترده دفاع فرهنگی و گذار فرهنگی، توصیف نموده است. او سعی می‌کند شرایطی را ترسیم کند که در آن شرایط، دین در عملکردهای اصلی نظام‌های اقتصادی، حکومت‌ها و جوامع به‌طور جدی درگیر می‌شود، و به ایفای نقشی مهم در سازمان‌دهی زندگی مردم ادامه می‌دهد.

کار مهم دیگری که بروس انجام می‌دهد این است که نسبت‌های نادرست به مدل سکولاریزاسیون را یکی یکی بیان و رد می‌کند. نسبت‌هایی مثل این که «سکولارشدن جهان شمول و اجتناب‌ناپذیر است»، «مدل سکولاریزاسیون پیشرفت‌باور (progressive) و سکولاریست است»، «یک نظریه فقیر است»، «سکولارشدن مسیری هموار و یکنواخت دارد»، «نقطه پایانی فرآیند، الحاد و بی‌دینی است» (p,37,38,39,40,41,42,43). بروس خاستگاه تمام این نسبت‌ها را کج فهمیدن مدل می‌داند و موضع مدل سکولاریزاسیون را نسبت به مضامین این نسبت‌ها روشن می‌کند.

این گزارش، خلاصه‌ای بود از آنچه استیو بروس در صدد بیان آن، در کتاب خود و به‌ویژه فصل اول آن، بود. فضای بحث در سکولاریزاسیون فضایی مجادله‌آمیز و آشفته است. این بحث در میان خود جامعه‌شناسان چنین است تا چه رسد به ورود اندیشمندان دیگری همانند متکلمان و فیلسوفان در این فضا که مفهوم سکولاریسم را نیز پیش می‌کشد و موجب و منشاء خلط مبحث‌های بیشتر می‌شود. در چنین مجادلاتی که همیشه نیز به بی‌طرفی و انصاف نمی‌انجامد، خواندن گزارش متعادل، مبتنی بر اطلاعات دقیق و واضح بروس درباره مقصود جامعه‌شناسان از سکولاریزاسیون، مغتنم است. بروس تنها موضع خود را مطرح نمی‌کند، بلکه او همه نوشته‌های مهم درباره موضوع، از جمله دیدگاه‌های منتقدان خودش را منصفانه مورد بحث قرار می‌دهد. کار

وی از این لحاظ که بسیاری از سوء برداشت‌ها نسبت به ادعای سکولار شدن را روشن می‌سازد، کم‌نظیر است. برای مثال، او معتقد است که نقطه پایان فرآیند سکولاریزاسیون، کفر و الحاد نیست. به‌راستی چگونه می‌شود کسی معتقد به وجود جریان سکولار شدن باشد و در عین حال، انتهای کار را بی‌دینی نیز نداند؟ خواننده محترم را به ترجمه کامل این متن که بزودی از همین قلم منتشر می‌شود، ارجاع می‌دهم.

رویکرد نویسنده به سکولاریزاسیون، هر چند گویا و جامع است، تنها رویکرد جامعه‌شناختی موجود در این بحث نیست. پارادایم او مبتنی بر رویکرد تقاضا برای دین است. فرض اساسی این رویکرد این است که تغییر در ایده‌ها و رفتار دینی، توسط تغییرات ساختار اجتماعی و فرهنگی تبیین می‌شود. همین تغییرات ساختاری و فرهنگی است که دین را بیشتر یا کمتر، پذیرفتنی یا خواستنی می‌گرداند. این رویکرد، سکولار شدن کلان و در نتیجه آن، سکولار شدن فردی را در بیشتر جوامع، امری در حال جریان می‌داند و عواملی چون تنوع و تکثر فرهنگی - اجتماعی و رشد اقتصادی و غیره را در این زمینه مؤثر می‌شمارد. اینان معتقدند که شرایط جدید اجتماعی در دنیای مدرن به گونه‌ای است که تقاضا برای دین پیوسته رو به کاهش است. پیتز برگر در نظریات اول خود، ویلسون و اخیراً بروس و برخی دیگر در این دسته قرار دارند (ویلسون، ۱۳۷۴: ۱۲۵-۱۴۱ و همیلتون، ۱۳۸۱، ۲۹۷-۳۰۰ و Bruce, 2002. p. 2-44 و Hadden, 2004. p.5-7).

در مقابل این پارادایم، پارادایم جدید، مطرح شده است که ریشه خود را در نظریه «انتخاب عقلانی» می‌داند. رویکرد استارک و بین‌بریج و برخی دیگر از جامعه‌شناسان به این بحث، بر همین اساس شکل گرفته است. این گروه استدلال می‌کنند که تعیین‌کننده‌ها و عوامل اصلی برای حیات دینی در اسباب و علل تغییر تقاضا برای دین، واقع نشده است، بلکه عامل تعیین‌کننده در این‌جا، ویژگی‌های بازار دینی است که بر عرضه کالاهای دینی تأثیر می‌گذارد، از همین رو، این رویکرد، رویکرد عرضه کالای دینی یا اقتصاد دینی نامیده می‌شود. این نظریه‌ها بیشتر به چرخه تحولات درون‌دینی توجه دارند. بنابر این نظریات، سازمان‌های رسمی دین برای حفظ مشارکت دینی در مردم درهای خود را تا اندازه‌ای به‌روی روح زمانه باز می‌کنند و با انعطاف در برخی از باورها و احکام، خود را برای بقا در عصر نو آماده می‌نمایند (سکولاریزاسیون درون‌دینی). نظریه‌پردازان این رویکرد معتقدند که تقاضا برای دین همیشه وجود دارد، این عرضه کالای دینی است که تغییر می‌کند. ایشان خاطر نشان می‌کنند که روند سکولار شدن





سازمان‌های رسمی دین کم‌کم به جایی می‌رسد که دین عرضه شده از سوی آنان نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای عمیق و معنوی مردم باشد. در این هنگام است که جنبش‌های احیای دین (فرقه‌ها؛ sects) و یا نوآوری دینی (کیش‌ها؛ cults) رونق می‌یابند و کالاهای دینی معنوی‌تری عرضه می‌کنند. بنابراین، روند سکولاریزاسیون از نظر این نظریه‌پردازان روندی خودمحدودکننده است. به‌علاوه با رواج فرقه‌ها و کیش‌ها، عرضه کالای دینی از حالت انحصاری (در انحصار یک منبع رسمی) درآمده، جامعه به بازار رقابت ادیان تبدیل می‌شود و رقابت میان عرضه‌کنندگان کالاهای دینی، نشاط دینی را افزایش می‌دهد. یکی از این سازمان‌های دینی که از دیگران جلو می‌افتد برای جذب عضویت بیشتر، هم‌نوایی بیشتر با زندگی دنیایی مردم را آغاز می‌کند و همان فرایند قبلی تکرار می‌شود (همیلتون، ۱۳۸۱، ۳۰۶-۳۱۰ و Hadden, 2004: p. 5-7 و Dobbelaere, 1999: p. 1).

با توجه به این که رویکرد دوم، سکولاریزاسیون را به تحولاتی در خود دین و سازمان دینی تفسیر می‌کند و آن را خودمحدودکننده می‌داند و معتقد است که تقاضا برای دین همیشه وجود دارد، باید نظریه‌پردازان این رویکرد را از منکران فرایند سکولاریزاسیون به‌معنای کاهش اهمیت اجتماعی و فردی دین، بدانیم.

یکی از خاستگاه‌های اصلی اختلاف بین موافقان و مخالفان روند سکولارشدن (رویکرد اول و رویکرد دوم)، در این است که دسته اول، و از جمله نویسنده کتاب، معتقدند که تنوع و تکثر فرهنگی و دینی، و به‌وجود آمدن دولت بی‌طرف و سکولاریزاسیون کلان، به خصوصی شدن دین؛ فردی شدن فهم دین، بخش‌بخش شدن زندگی، نسبیّت‌گرایی و بالاخره سکولاریزاسیون فردی می‌انجامد. ولی دسته دوم می‌گویند که تنوع و تکثر فرهنگی و شکل‌گیری دولت بی‌طرف، بازار رقابت ادیان را گرم می‌کند و باعث پویایی و تقویت مشارکت دینی می‌شود.

آنچه با تأمل در مصادیق، محتمل‌تر به نظر می‌رسد این است که این مطلب به زمینه اجتماعی تکثر، بستگی دارد؛ اگر تکثر دینی با فردگرایی دینی همراه باشد، نتیجه اول یعنی سکولاریزاسیون فردی به وقوع نزدیک‌تر است. وجود فضایی با ایده‌ها و ارزش‌های متنوع، بدون تکیه فرد به یک گروه دینی خاص، نخست او را درباره آنچه خود دارد، حاشیه‌ای می‌کند و فرد می‌تواند از بیرون و با نگاهی انتقادآمیزتر، به آنچه خود و دیگران دارند، نگاه کند و به گونه‌ای مستقل‌تر از گذشته، به انتخاب یا التقاط و حتی نوآوری دست یازد. حاصل این روند شخصی‌شدن و فردی‌شدن فهم دین است. نسبیّت و کاهش تقدّس ایده‌های دینی در نظر افراد به جهت آشکار شدن ریشه‌های انسانی

برخی باورهای منسوب به دین نیز از فرآیندهایی هستند که به همراه فردی شدن فهم دین از راه می‌رسند. کشورهای صنعتی و پیشرفته اروپای شمالی و غربی مصادیق بارز این نوع تکثر هستند. ولی اگر تکثر دینی، با وجود گروه‌ها و اجتماعات قومی-مذهبی فعال و منسجم همراه باشد، و روحیه دمکراتیک نیز بر جامعه حاکم باشد، می‌توان نتیجه دوم را انتظار داشت. زیرا حاصل چنین روحیه‌ای تشکیل حکومت بی‌طرف دینی و گسترش روحیه تساهل و مدارا و کم‌رنگ شدن ایدئولوژی‌گرای‌های دینی است. در این وضعیت، یک بازار رقابتی بین ادیان و گروه‌ها و فرقه‌های مختلف برای عضوگیری و تبلیغ دینی به وجود می‌آید که نتیجه آن گسترش مشارکت دینی در میان افراد جامعه می‌شود. استیو بروس در جایی دیگر با کمی تفاوت در اصطلاح، امریکا را نمونه‌ای برای این وضعیت می‌داند و نشاط دینی آن را از همین راه تبیین می‌کند (همیلتون، ۱۳۸۱:۳۰۰). شاید نمونه دیگر این گونه تنوع و تکثر، جامعه هند و دولت بی‌طرف آن باشد.

کتابنامه

۱. همیلتون، ملکلم، (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، چاپ دوم.
۲. ویلسون، بریان آر.، (۱۳۷۴) *جدال‌نگاری دین و دنیا*، ترجمه مرتضی اسعدی، ۱۲۴-۱۴۶، در بهاء‌الدین خرمشاهی (گردآورنده و ویراستار)، *فرهنگ و دین*، تهران: طرح نو، چاپ اول.
3. Bruce, S. (2002), *God is Dead: Secularization in the West*. Oxford: Blackwell Publishing.
4. Dobbelaere, K. (1999), *Towards an Integrated Perspective of the Processes Related to the Descriptive Concept of Secularization*.
www.findarticles.com/p/articles/mi_m0SOR/is_3_60/ai_57533380/pg_8
5. Hadden, J. K. (2004), *Paradigms in Conflict: Secularization and the Theory of Religious Economy*. <http://religiousmovements.lib.virginia.edu/lectures/secular.html>

